

noam chomsky

„WAR AGAINST PEOPLE“

original: “Rogue States. The Rule of Force in World Affairs”

شرکت‌ها در نیمه دوم قرن پیش به اشخاص تبدیل می‌شوند و حقوق اشخاص را هم می‌گیرند و در ثلث آخر قرن حتی مزایا و حقوق شرکت‌ها از فرد هم بیشتر می‌شود. آرمین

(...)

ترقی مجتمع شرکت‌های مشترک المنافع (کمپانی‌ها)

برگردیم به نقطه شروع: به سوال درباره حق و آزادی، درباره اصلیت مستقل بودن. آیا حقوق و آزادی‌ها فقط برای اشخاص از گوشت و خون مناسب هست یا فقط مناسب نفاطی که ثروت و امتیازها ساکن آن هستند؟ یا فقط برای بناهای عاری از کیفیت‌های واقعی مثل مجتمع شرکت‌های مشترک المنافع (کمپانی‌ها)، کشورها یا سرمایه خوب هستند؟ در قرن بیستم از تصور اینکه اینچور چیزهای ساختگی دارای حقوق مفصل‌تری از اشخاص واقعی هستند با شدت بیان طرفداری شده بود. با نفوذترین مثالها بلشویسم، فاشیسم و کمپانی، که نوعی استبداد خصوصی شده را نشان میدهند، هستند. دو تا از این نظام‌ها از هم پاشیدند و سومی زیر پرچم دیگر نداشتن زنده هست و رشد میکند – چاره دیگری در مقابل سیستم تجارتهای که توسط دولت و کمپانی‌ها اداره و اجرا می‌شود، و خود را در پشت فورمول‌های جادویی مثل "جهانی کردن" و "تجارت آزاد" مخفی می‌کند، وجود ندارد.

قرن پیش هنگامی که در ایالت متحده توسعه کمپانی‌ها شروع شده بود، بحث‌ها درباره‌اش با آزادی تقریبی و آشکار اجرا شده بودند. خیلی از محافظه‌کاران جریان ترقی کمپانی‌ها را محکوم کردند و از آن بعنوان "برگشت به سیستم فئودالی" یا "یک نوع از کمونیسم"، مقایسه‌هایی که آنچنان نامربوط نیستند، سخن گفتند. طرفداران هگلیسم جدید (Neo-Hegelianism) عقیده داشتند که اعضای ساختگی هم دارنده حقوق هستند و اینکه نظام‌های آشفته – مانند بازارهای غیر قابل کنترل – بایستی مرکزی هدایت شوند. من می‌خواهم یاد آوری کنم که در به اصطلاح «تجارت آزاد» امروزه، مقدار زیادی، شاید هفتاد درصد، از دادوستدهای سهامی و بدون‌مرز (که ناصحیح «تجارت» نامیده می‌شوند) واقعا درون بنگاه‌هایی که از مرکز هدایت می‌شوند، در کمپانی‌ها و پیوستگی‌های کمپانی‌ها، تا وقتی که منابع بیرونی (Outsourcing) و دگر اقدامات را هم بحساب بی‌آوریم، انجام می‌شوند. این یک روش که انحراف رقابت و ناسازگار با بازرگانی هست، کاملاً خودگردان می‌باشد. (در حالیکه حرف از تجارت آزاد، رقابت سالم می‌زنند، اما سیستم جوری پیاده‌ریزی شده که گول‌ها به خواست خود برسند و ترسی از رقابت شرکت‌های کوچک که با کالای مشابه در بازار هستند یا تازه به بازار آمده نداشته باشند. آرمین)

اوایل قرن بیست میلادی لیبرال‌ها مثل جون دیویی (John Dewey)، فیلسوف اجتماعی مافوق آمریکا که در آثارش مشکلات دموکراسی جای ممتازی دارند، برای نقد محافظه‌کاری – «محافظه‌کار» به مفهوم سنتی؛ نماینده این چنین محافظه‌کاری امروز به ندرت یافت می‌شوند – گوش شنوا پیدا کردند. وقتی که «زندگی یک سرزمین» – تولید، تجارت، رسانه‌ها – توسط اشخاص مستبد، که با روشی که دیویی «فئودالیسم صنعتی» می‌نامد، اداره می‌شوند، فرم‌های دموکراسی برای او مفهوم واقعی ندارند (نه فقط برای او بلکه دیگران هم این دموکراسی موجود و ظاهراً حقیقی را که بدست و با وجود اشخاص مستبد می‌چرخد باور ندارند و بخاطر همین خواستار یک دموکراسی شفاف و همگانی هستند. آرمین). انسان‌های کارکننده اینجا مطیع کنترل مدیران قرار می‌گیرند و سیاست به «سایه‌ای که قدرتهای اقتصادی بر جامعه می‌اندازند» تبدیل می‌شود (۱). او اینچنین به افکاری که سال‌ها قبل در میان کارگران و کارمندان گسترده بود، سیما داد. همچنین درخواست او که بجای فئودالیسم صنعتی یک دموکراسی صنعتی خودمختار (اداره مستقل صنایع به روش دموکراسی. آرمین) قرار دهیم، با این افکار یکی است.

جالب توجه هست که روشنفکران مترقی (معتقد به پیشرفت علمی و صنعتی. آرمین) که از جریان سازماندهی کمپانی‌ها حمایت می‌کردند، کم و بیش موافق این پیشنهاد بودند. وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) چنین نوشته بود که «اکنون اکثر انسان‌ها به کمپانی‌ها خدمت می‌کنند»، کسانی که «قسمت عمده دنیای بازرگانی کشور» را تشکیل می‌دهند. آمریکا «خیلی تغییر کرده و «دگر مکان روحیه کارگشایی شخصی ... امکانات و ثمرات تلاش منحصر به فرد» نیست، بلکه یک آمریکای جدید که در آن «گروه کوچکی از مردان، شرکت‌های بزرگ را کنترل می‌کنند و به این طریق ثروت و امکانات کاسبی کشور را تحت قدرت و حکمرانی خود قرار می‌دهند»، بله، آنها «حتی رقیب دولت» و مانع حکومت مردم، که توسط سیستم دموکراسی انجام

می‌شود، می‌شوند (۲). با اینحال از جریان سازماندهی کمپانی‌ها حمایت کرد. از نظر او این عمل (تشکیل مجتمع شرکت‌های مشترک المنافع. آرمین) بخت زیاد خوبی نداشت، اما اجتناب ناپذیر بود و آنرا در مطابقت با دنیای تجارت دید، که بخاطر از همپاشیدگی و از کار افتادن بازار و تجارت در سال‌های قبل به این عقیده دستیافته و مطمئن بود که بازارها باید اداره شوند و معاملات مالی معین و زیر نظر مقررات قرار بگیرند. تعداد زیادی از روشنفکران مترقی هم همین عقیده را داشتند.

مشکلات مشابهی هم امروزه در صحنه بین‌المللی حاصل میشوند. به اصلاحات ترکیبات مالی و مشکلات مربوط به آن توجه شود. یک قرن پیش، در یک جریان حقوقی و اساسی (در دانشگاه قضایی، آرمین)، به کمپانی‌ها حق و حقوق اشخاص را دادند، و بدین طریق بزور اصول لیبرالیسم کلاسیک را زیر پا گذاشتند. همچنین از دست وظایف قبلی در مورد فعالیت‌های بخصوص که برای انجامشان امتیاز انحصاری گرفته بودند، خلاص شدند (منظور این هست که نمایندگان و سیاستمداران چندین وظایفی مانند کنترل بازار برای برقراری عدالت که بخاطر آنها هم انتخاب شده و ماموریت داشتند به دست اشخاصی دادند که دیگر جوابگوی مردم و کارکنان نبودند. آرمین). از این گذشته دادگاه‌ها قدرت سهامداران را در دست یک مدیریت مرکزی گذاشتند که از این به بعد هویت یک شخص حقوقی جاویدان را داشت (۳). کسانی که با تاریخ کمونیسم آشنایی دارند، متوجه می‌شوند که همانوقت در جنبش‌های سوسیالیستی جریانات مشابهی اتفاق افتاد و مارکسیست‌های چپی و آنارشویست‌هایی، که بلشویسم را نقد می‌کردند، همین‌را پیشگویی کرده بودند. روزا لوکسمبورگ (Rosa Luxemburg) تنها کسی نبود که تذکر داده بود که ایدئولوژی طرفدار مرکزیت، قدرت را از دست کارگران خارج و در دست حزب، سپس در دست کمیته مرکزی و سرآخر در دست رئیس حزب خواهد گذاشت که تنهایی حکمفرمایی خواهد کرد. بعد از اینکه بلشویست‌ها ۱۹۱۷ قدرت را بدست گرفتند همین‌طور هم شد، که منجر به نابودی باقی نمونه‌ها و اصول اساسی سوسیالیستی شد. مبلغین هر دو طرف، بخاطر مصلحت شخصی، دلیل دیگری را ترجیح می‌دهند، اما بنظر من این دلیل دقیق‌تر هست (۴).

در سال‌های اخیر به کمپانی‌ها حقوقی اهدا شد که خیلی بیشتر از حقوق اشخاص هست. بنا به قوانین سازمان تجارت جهانی (WTO) حق درخواست "رفتار ملی" دارند؛ بدین‌گونه اگر جنرال موتورز در مکزیک تولید کند، میتواند طلب کند که با او مثل یک شرکت آمریکایی رفتار شود. این حق را فقط اشخاص حقوقی دارند. یک مکزیک‌نی می‌تواند نیویورک برود و آنجا تقاضا کند که بنا به قوانین مکزیک با او رفتار شود.

قوانین دیگر تضمین می‌کنند که حقوق سرمایه‌گذاران، وام‌دهندگان و سفته‌بازان بطور کل حقوق اشخاص از گوشت و خون را خنثی کنند، که باعث زیرپا گذاشتن استقلال سیاسی مردم و محدود کردن دموکراسی خواهد شد. کمپانی‌ها می‌توانند از دست کشورهای مستقل به طریقه‌های مختلف شکایت کنند، و برایش نمونه‌های جالبی وجود دارد. گواتمالا چندین سال پیش سعی کرد برای تقلیل مرگ و میر کودکان، بازاریابی داروهای مربوط توسط کمپانی‌های چند ملیتی را محدود کند. اقداماتی که درین مورد دیده شده بودند با رهنمون سازمان جهانی بهداشت یکنواخت بود و قراردادهای بین‌المللی را رعایت می‌کرد، اما کمپانی گربر (gerber) این اقدامات را مصادره خطاب کرد. سازمان جهانی تجارت تهدید کرد که شکایت خواهد کرد و گواتمالا که از تحریم ایالات‌متحده هراس داشت، اقدامات را لغو کرد.

از طرف ونزوئلا و برزیل اولین شکایت این نوعی در حدود قوانین جدید سازمان تجارت جهانی ضد ایالات‌متحده انجام شد. آنها در مورد اینکه تنظیمات اداره محیط‌زیست ایالات‌متحده برای استخراج نفت حقوقشان بعنوان صادرکننده را لطمه می‌زند شاکی بودند. واشنگتن در آنموقع با ادعای هراس از تحریم کنار آمد، اما من به این تفسیر مشکوکم. من باور نمی‌کنم که ایالات‌متحده از تحریمات اقتصادی ونزوئلا و برزیل بیم داشته باشد. به احتمال زیاد دولت کلینتون اجباری برای حفاظت محیط‌زیست و سلامتی نمی‌دید. (۵)

این مشکلات تاکنون ابعاد مهیج و حتی وقیح برداشتند. در سراسر جهان میلیون‌ها انسان بخاطر اینکه قوانین سازمان تجارت جهانی حق به‌گذارانی انحصارگری غول‌های تجاری را تأمین می‌کند، از بیماری‌های قابل معالجه می‌میرند. بطور مثال تایلند و آفریقای جنوبی که دارای صنایع خوب و کارای داروسازی هستند می‌توانند داروهایی که جان نجات می‌دهند با جزء هزینه معمول بازار تولید کنند، اما از ترس تحریم‌های اقتصادی دست به چنین کاری نمی‌زنند (۶). ایالات‌متحده حتی در سال ۱۹۹۸ میلادی تهدید کرد که پرداخت‌های مالی خود به سازمان تجارت جهانی را قطع خواهد کرد اگر این سازمان به نظارت خود در مورد اثرهای شرایط تجاری روی سلامتی ادامه دهد (۷). اینها تهدیدهای توخالی نیستند.

تمام اینکارها بنام «حقوق تجاری» انجام می‌شوند. اما هیچ ربطی به تجارت ندارند. بلکه به بهاسازی انحصاری مربوط هستند که توسط تدابیر حفاظتی درج شده در پیمان به اصطلاح تجارت آزاد ضمانت می‌شوند. این اقدامات باید حقوق کمپانی‌ها را حفظ کند. در مقابل، مانند اکثر مکانیسم‌های تنظیم‌های این پیمان، مانع مراحل رشد و نوآوری اقتصادی می‌شوند. بجای حقوق تجارت حقوق سرمایه‌گذار را دربرمی‌گیرد. و در اصل این هم حتی ارزشی ندارد. وقتی برای سلامتی و آسایش بشرفایده داشته باشد با ارزش هست، وگرنه هیچ ارزشی ندارد.

بطورکل اصول قوانین سازمان تجارت جهانی و دیگر پیمان‌های مربوط استقلال دولت و حقوق دمکراهیک را بالاجبار تابع حقوق سرمایه‌گذاران قرار می‌دهد. در عمل این معنی را می‌دهد که مردم (اشخاص حقیقی) باید مطیع اشخاص حقوقی، یعنی استبداد خصوصی، شوند. مشکلات مشابه و از این قبیل باعث تظاهرات‌های بزرگ سینتل (seattle) شده بودند. اما در موارد مختلف نزاع مابین استقلال عمومی و قدرت خصوصی چند ماه بعد در مونترنال (montreal) واضح‌تر شد. آنجا در مورد «پیوندنامه درباره امنیت زیست‌شناسی» به توافقی دوپهلوی و مبهم رسیده شد که بنا به گزارش نیویورک تایمز (new york times) «بعد از مذاکرات شدید که طبق معمول ایالات‌متحده در مقابل بقیه شرکت‌کنندگان قرار گرفته بود، رسیدند». اختلافات در مورد «اصول جلوگیری» بودند، که رییس گروه مذاکره اتحادیه‌اروپا چنین معین کرد: «کشورها باید آزادی و حق مسلم این‌را داشته باشند» خطرهایی را که از تغییر ژنتیک بذر، میکروب‌ها، حیوان‌ها و میوه‌ها ممکن هست بوجود بیاید، « برای پیشگیری تدبیرها کنند». اما ایالات‌متحده بر پیروی قوانین سازمان تجارت جهانی، که می‌گوید فقط اگر مضر بودن کالایی بطریق علمی ثابت شود، وارداتش را می‌توان ممنوع کرد، پافشاری کرد. (۸)

موضوع اینجا چیست؟ در این باره که آیا بشر این حق را دارد که نخواهد نمونه آزمایشی باشد. یک مثال ساده و خصوصی. فرض کنیم که کارمندان بخش زیست‌شناسی به سالن درس دانشگاه‌مان بیایند و اعلام کنند: «شما جزو آزمایشی خواهید بود، ما الکتروود در مغز شما می‌کاریم تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. البته اگر بتوانید از طریق علمی ثابت کنید که این آزمایش به ضرر شما خواهد بود، مجازید خودداری کنید. معمولاً چنین نوع مدارک علمی پیدا کردن خیلی سخت هست (۹). آیا با اینحال حق اجتناب داریم؟ بنا به قوانین سازمان تجارت جهانی چنین حقی نداریم. ما باید مطیع چنین آزمایش‌هایی شویم و خود را در دست آن بگذاریم که ادوارد هرمان (edward herman) «حکومت مطلق تولیدکنندگان» نامید (۱۰). تولیدکننده زور دارد، درحالی‌که مصرف‌کننده باید ببیند که چگونه می‌تواند از خود دفاع کند. آنطور که هرمان نشان داد این شامل تولیدهای بومی هم می‌شود. تولیدکنندگان سم‌ها و محصولات شیمی نباید ثابت کنند که فرآورده‌شان برای محیط‌زیست مضر نیست. بلکه عموم باید به طریق علمی ثابت کند که مضر هستند، درحالی‌که اینکار را اکثراً باید به اداره‌های دولتی با بودجه کم، که در جنگ تحمیل‌گرهای صنعتی (lobby . آرمین) و دیگر مردم‌آزاران هستند، واگذار کنند. (یعنی با سیاست و سیستم حاکم امروزی و با توجه به اینکه ثابت کردن این مسئله به طریق علمی بیش از ده‌ها سال طول می‌کشد، اینکار تقریباً غیرممکن هست. برای مثال سیگار. چقدر طول کشید تا فقط روی پاکت بنویسند: ممکن هست که سیگار کشیدن مضر باشد. آنهم تازه و فقط ممکن هست که قطعاً نمی‌شود گفت. آرمین)

توافق ناخرد مونترنال هم بدین خاطر بود. آنطور که با چنین تقسیم قدرتی مشاهده می‌شود، بخاطر اصول نبود. در یک طرف ایالات‌متحده و چند کشور دیگر که به بیوتکنولوژی و صادرات محصولات کشاورزی-صنعتی علاقه دارند، قرار گرفته‌بودند، و در طرف مقابل تمام آنانی -تقریباً همه- که انتظار نداشتند از آزمایش منفعتی ببرند. اتحادیه اروپا با دلایل مشابه طرفدار حقوق گمرکی زیاد برای محصولات کشاورزی بود. ایالات‌متحده هم همین‌کار را ۴۰ سال پیش انجام داد، اما دیگر نه - و نه بخاطر اینکه اصول تغییر کرده بودند، بلکه بخاطر اینکه تشکیلات قدرتی عوض شده‌اند.

اصل مقدم حاکی آن هست که ثروتمندان و قدرتمندان باید در موقعیتی قرار بگیرند تا آنچه می‌خواهند انجام دهند (البته معلوم هست که انگیزه خود را شرافتمندانه اعلام می‌کنند). نتیجه‌اش هم این هست که استقلال دولت و حقوق دمکراتیک باید عقب‌نشینی کنند، و مردم در این مورد - و این همان موضوع را مهیج می‌کند - اجازه امتناع ندارند. وقتی شرکت‌های آمریکایی از آن سود می‌برند، مردم نمی‌توانند نمونه آزمایش‌ها نباشند. کاملاً مسلم هست که ایالات‌متحده قوانین سازمان تجارت جهانی را بیاری می‌طلبند، چونکه خودشان سرآخر اصول مقدم را ادا کردند، و جریان همین هست.

گرچه این مسائل واقعی و روی تعداد زیادی از مردم جهان تاثیر دارد، اما در مقابل روش‌های دیگری که استقلال دولتی را بنفع توسعه قدرت خصوصی محدود می‌کنند، رتبه دوم را دارند. بنظر من مهمترین اتفاق، فسخ سیستم برتون وودز (bretton woods) اوایل دهه هفتاد (میلادی) توسط ایالات‌متحده، بریتانیای کبیر و دیگران بود. ایالات‌متحده و بریتانیای کبیر اواخر دهه چهل (میلادی. آرمین) آنرا طرح ریزی کرده بودند. آن موقع زمان برنامه‌های خیریه و اقدامات دمکراتیک رادیکال بود. بخاطر همین این روش بهای ارز را تنظیم و جریان سرمایه را کنترل می‌کرد. هدفش این بود که مانع سفته‌بازی و سوداگری مضر باشد و فرار سرمایه را محدود کند. دلایل نصب سیستم هم واضح گفته شدند - جریان آزاد سرمایه منجر به یک «مجلس مجازی» سرمایه جهانی می‌شود که می‌تواند مانع سیاست‌های دولتی که بنظرش غیرعقلانی هستند، شود. در میان آنان بطور مثال حقوق (صنعتی و سیاسی. آرمین) کارگران، برنامه‌های آموزش و پرورش، بهداشتی یا اقدامات حمایت اقتصادی هستند، یا خلاصه همه چیز که برای مردم مفید باشد اما برای سود منفعتی نداشته باشد (بخاطر همین هم از لحاظ فنی غیرعقلانی هست).

سیستم برتون وودز (۲۵) Bretton Woods سال کم و بیش خوب کار کرد. بسیاری از اقتصاددانان این زمان که در آن اقتصاد، تجارت، بارآوری، سرمایه‌گذاری، اقدامات خیریه دولتی بیش از پیش رونق داشتند، را «عهد طلایی» کاپیتالیسم نوین (دقیق‌تر: کاپیتالیسم نوین دولتی) نامگذاری کردند. اوایل دهه هفتاد (میلادی. آرمین) پایانش بود. سیستم در هم کوبیده شد، بازار بورس بی‌قاعده شد، بهای ارزها هم آزاد گذاشته شدند.

فصل بعد از برتون وودز بارها «عهد سرب» نامیده شد. سرمایه‌های کوتاه مدت ناگهان فزون یافت و این باعث شد که اقتصاد تولیدی کاملاً در حاشیه گذاشته شود. تمام قسمت‌های اقتصاد اجتماعی سقوط کرد - رشد اقتصادی آهسته شد، بارآوری کاهش یافت، همین‌طور سرمایه‌گذاری مالی، درمقابل تنزیل بالا رفت (و همین مانع رشد شد)، بازارها ناپایدار (بی‌تاب) شدند و بحران‌های مالی هم بیشتر شدند. این در قسمت کاری، حتی در کشورهای ثروتمند، بدون اثر نماند: مزدها رکود یا سقوط کردند، ساعات کار طولانی‌تر شدند (بخصوص در ایالات‌متحده ۱۱)، عمل‌کردهای اجتماعی دولت قطع شدند. یک مثال در این مورد (از آمریکا. آرمین): امروزه در عصر عالی مان، که سر صحبت همه هست، درآمد میانگین یک خانواده به سطح ۱۹۸۹ سقوط کرد، و آن پایین‌تر از سال ۱۹۷۰ بود. در ضمن عملکردهای اجتماعی دولت هم در این موقع کاسته شدند. نظم جهانی نوین بطورکل به «مجلس مجازی» دارایی سرمایه‌گذاران خیلی بیشتر امکانات قدغن کردن می‌دهد، که به زوال حقوق دمکراتیک و استقلال و تخریب سیستم بهداشتی منجر می‌شود.

تأثیرات آن در جوامع ثروتمند حداقل محسوس می‌شوند، اما در کشورهای فقیر فاجعه‌بار هستند. این مسائل رویهم‌رفته تأثیر جهانی دارند، یعنی این‌طور نیست که یک جامعه ثروتمندتر و دیگری درمقابل فقیرتر خواهد شد (بلکه تفاوت مابین فقیر و غنی، روزبروز بیشتر می‌شود و خواهد شد. البته تعداد ثروتمندان و فقرای مالی در جوامع متفاوت هستند. آرمین) آنچه که ما باید در نظر بگیریم کل جمعیت جهانی هست. بنا به جدیدترین تحلیل‌های بانک جهانی در سال ۱۹۸۸ ثروت پنج درصد بالا ۷۸ بار بیشتر از پنج درصد پایینی بود، در حالیکه ۱۹۹۳ (آمار جدید هنوز موجود نیست ۱۲) آن ۱۱۴ بار بیشتر بود، و از آنموقع تفاوت احتمالاً بیشتر شده است. این آمار همچنین نشان می‌دهد که یک درصد بالای جمعیت جهانی به مقدار ۵۷ درصد پایینی، که ۲،۷ میلیارد بشر هستند، درآمد داشتند. (۱۳)

این جای تعجب ندارد که نابودی نظم اقتصادی که بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شد با یک حمله قاطع به دمکراسی - آزادی، استقلال، حقوق بشر - همراه بود. بانگ پیکار این حمله بود و هست: چاره دیگری وجود ندارد. این مانند یک تقلید مسخره‌آمیز از نوع میتدل مارکسیسم طنین می‌کند. مسلم هست که این بانگ پیکار کاملاً خودفریبی می‌باشد. نظم اقتصاد اجتماعی که کنون از بالا تدارک دیده می‌شود نتیجه تصمیم‌های اشخاصی هست که در مؤسسه‌های ایجاد شده توسط اشخاص، فعالیت دارند. تصمیم‌ها را می‌شود فسخ کرد، مؤسسه‌ها را تغییر داد. اگر لازم باشد، می‌توانند آنها را نابود و عوض کنند. انسان‌های درستکار و دلیر در طول تاریخ بارها و بارها چنین عمل کردند.

بقلم نوام چامسکی

ترجمه آرمین گیل‌مرد

(۱) نقل قول از روبرت وستبروک

Robert Westbrook: *John Dewey and American Democracy* (Cornell, 1991)

(۲) نقل قول از

Martin Sklar: *The Corporate Reconstruction of American Capitalism, 1890-1916* (Cambridge Univ. Press, 1988), P. 413

(۳) وقتی حقوق کمپانی مثل حقوق شخص زنده (انسان) شود و تنها فرقتش با یک انسان این باشد که نمی‌میرد، حقوقش مثل یک انسان مادام‌العمر می‌شود. آرمین

(۴) یکی از اصول سوسیالیسم تقسیم قدرت هست و وقتی این زیرپا گذاشته شد بقیه اصول هم خودبخود نابود شدند یا به ثمر نرسیدند. اما مبلغین سرمایه‌داری می‌گویند که سرنگونی بلوک شرق بخاطر غیر ممکن بودند پیاده کردن سوسیالیسم هست و طرفداران هم توطئه غرب را دلیل خطاب می‌کنند. آرمین

(۵) بنظر من از یک طرف مردم خواستار حفاظت محیطزیست و سلامتی بودند و هستند و از طرف دیگر کمپانی‌ها خواستار سود کلان و چنین دولت وانمود کرد که میخواهد خواست مردم در نظر بگیرد اما اجازه ندارد و مقصر هم خارجی‌ها هستند. این روش در سیاست داخلی ایالات‌متحده و کشورهای دیگر تازگی ندارد. آرمین

(۶) بعد از اینکه این کتاب نوشته شد، افریقای جنوبی بخاطر مرگ و میر زیاد و فقیر بودن اکثر بیماران شروع به تولید و فروش داروهای لازم بقیمت ارزان کرد که فوری با شکایت رسمی کمپانی‌ها مواجه شد و تا اعلام حکم دادگاه مجبور به توقف تولید شد. البته با فشار افکار عمومی و هراس شرکت‌ها که تصویر منفی در افکار عمومی بگیرند قرار شد که با پرداخت مبلغ و دادن درصدی به کمپانی‌ها بعضی از داروهای ضروری تولید شود. آرمین

(۷)

shawn crispin, »global trade: new world disorder«, far eastern economic review (bankok), 17.feb.2000

(۸) کنفرانس مونترئال

(first extraordinary meeting of the conference of parties to the un convention on biological diversity to finalize and adopt a protocol on biosafety – resumed session)(2000), andrew polack, »130 nations agree on safety rules for biotech food«, nyt, 30.jan.2000; pollack, »talks on biotech food turn on a safety principle«, nyt, 28.jan.2000.

(۹) برای ثبات علمی که این عمل مضر هست بایستی این آزمایش را روی تعداد زیادی از اشخاص انجام دهیم و نشان دهیم که اکثریت صدمه دیدند. همین‌طور هم نمیشود علمی ثابت کرد که بذر ژنتیکی تغییر داده شده و ... و ... مضر هستند، چونکه هنوز تعداد زیادی مصرف نکرده و معلوم نیست چه بلایی سرشان خواهد آمد!!!! آرمین

(۱۰)

edward herman, »corporate junk science in the media«, z magazine, jan./feb. 1999.

(۱۱) و کتون ساعت کار در اروپا هم بیشتر شده و می‌شود. آرمین

(۱۲) سال ۲۰۰۱ نوشته شده است. آرمین

(۱۳) اقتصاددان بانک جهانی branko milanovic، نقل بیان از left business ·doug henwood observer 93, feb.2000.

بیش از نیم اموال و املاک ایران زیر دست دو کمپانی هستند: بنیاد مستضعفین و آستان قدس. اهمیت این دو کمپانی در کشوری مانند ایران که برخلاف غرب بسیاری از راه‌ها درآمد و امرار و معاش که در دنیای سرمایه‌داری و سرمایه‌سالاری مهمترین کار هست، مسدود می‌باشند، خیلی مهم‌تر و بیشتر از تاثیر کمپانی‌ها در غرب می‌باشد. و این دو شرکت در خفی بنیاد خیریه، که چنین هم اقتدار اقتصادی و سیاسی یک کمپانی را دارا هستند و هم از فایده‌های کلیسایی (مانند ندادن مالیات) منفعت می‌برند، مهمترین شرکای کمپانی‌های جهانی (اروپایی و ژاپنی) در ایران هستند. در ضمن اهمیت کمپانی‌های جهانی برای ایران کم نیست، بخصوص وقتی مرکز عملیاتی یک کمپانی که مال آنانی هست که بعنوان دشمن به مردم معرفی می‌شوند در کیش می‌باشد: هالیبرتون!